

A Comparative Study of the Role of the Governmental Decree and the Interpretive Opinions of the Guardian Council in the Legislative Process

1. Marziyeh Hajiramezani*: PhD Student, Department of Public Law, Kish Campus, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: m.hajiramezani@yahoo.com (Corresponding Author)
2. Khairullah Parvin: Associate Professor, Department of Law, University of Tehran, Tehran, Iran
3. Hossein Ayeneh Negin: Assistant Professor, Department of Law, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

ABSTRACT

This study conducts a comparative analysis of the role of the governmental decree (*ḥokm-e ḥokūmatī*) and the interpretive opinions of the Guardian Council in the legislative process of the Islamic Republic of Iran. The governmental decree, as a binding directive issued by the Vali-e Faqih (the Supreme Jurisprudent) for the administration of society and the resolution of systemic challenges, possesses the highest degree of both juridical and legal authority. In contrast, according to Articles 91–99 of the Constitution, the Guardian Council is entrusted with the duty of safeguarding the Sharia and the Constitution, as well as possessing the authority to interpret it. The central question is how the relationship and interaction between these two juridico-theological institutions are formed within the legislative process, and in cases of conflict, which one prevails over the other. The research method is descriptive–analytical and based on library resources, as well as a review of historical precedents and practical procedures. The findings indicate that the governmental decree, relying on the principle of the absolute guardianship of the jurist (*velāyat-e motlaqeh-ye faqih*), may, in certain cases, lead to the suspension of specific constitutional provisions. At the same time, the Guardian Council, by exercising its interpretive authority, has occasionally delineated boundaries for the implementation of governmental decrees, thereby playing a regulatory role vis-à-vis such powers. The comparative analysis further reveals that the interaction between these two institutions is not merely legal in nature but also influenced by political considerations and expediency, depending on the specific temporal and contextual circumstances. The study concludes that maintaining a balance between governmental decrees and the interpretive opinions of the Guardian Council requires legal reconsideration and the design of transparent mechanisms to harmonize their functions. Such mechanisms should ensure both the preservation of the overarching interests of the Islamic system and the protection of the fundamental principles of the rule of law and legal stability.

Keywords: *governmental decree, Guardian Council, constitutional interpretation, legislative process, velayat-e faqih (guardianship of the jurist).*

How to cite: Hajiramezani, M., Parvin, K., & Ayeneh Negin, H. (2026). A Comparative Study of the Role of the Governmental Decree and the Interpretive Opinions of the Guardian Council in the Legislative Process. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 8(1), 1-15.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 25 May 2025
Revise Date: 11 November 2025
Accept Date: 18 November 2025
Publish Date: 21 April 2026



بررسی تطبیقی نقش حکم حکومتی و نظریه تفسیری شورای نگهبان در فرآیند قانون‌گذاری

۱. مرضیه حاجی رمضانی*: دانشجوی دکتری، گروه حقوق عمومی، پردیس کیش، دانشگاه تهران، تهران، ایران. پست الکترونیک:

m.hajiramazani@yahoo.com (نویسنده مسئول)

۲. خیرالله پروین: دانشیار، گروه حقوق، دانشگاه تهران، تهران، ایران

۳. حسین آیینه نگین: استادیار، گروه حقوق، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

چکیده

این پژوهش به بررسی تطبیقی نقش حکم حکومتی و نظریه تفسیری شورای نگهبان در فرآیند قانون‌گذاری جمهوری اسلامی ایران می‌پردازد. حکم حکومتی، به عنوان دستوری الزام‌آور از سوی ولی فقیه برای اداره جامعه و رفع معضلات نظام، از بالاترین اعتبار فقهی و حقوقی برخوردار است. در مقابل، شورای نگهبان به موجب اصول ۹۱ تا ۹۹ قانون اساسی، وظیفه پاسداری از شرع و قانون اساسی و نیز صلاحیت تفسیر آن را داراست. پرسش اصلی این است که نسبت و تعامل این دو نهاد حقوقی - فقهی در فرآیند تقنین چگونه شکل می‌گیرد و در موارد تزامن، کدام یک بر دیگری غلبه دارد. روش تحقیق، توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر منابع کتابخانه‌ای و بررسی سوابق تاریخی و رویه‌های عملی است. یافته‌ها نشان می‌دهد که حکم حکومتی، با اتکا به ولایت مطلقه فقیه، در مواردی می‌تواند حتی موجب تعلیق برخی اصول قانون اساسی شود. در عین حال، شورای نگهبان با استفاده از اختیارات تفسیری خود، گاه مرزهایی برای اعمال حکم حکومتی ترسیم کرده و نقش تنظیم‌گرانه در برابر آن ایفا نموده است. تحلیل تطبیقی نیز آشکار می‌سازد که تعامل این دو نهاد نه تنها جنبه حقوقی، بلکه سیاسی و مصلحت‌محور دارد و به شرایط خاص زمان و مکان وابسته است. نتیجه‌گیری مقاله حاکی از آن است که توازن میان حکم حکومتی و نظریات تفسیری شورای نگهبان، نیازمند بازنگری‌های حقوقی و طراحی سازوکارهای شفاف برای هماهنگ‌سازی این دو نهاد است؛ به گونه‌ای که هم مصالح عالیه نظام اسلامی حفظ شود و هم اصول بنیادین حاکمیت قانون و ثبات حقوقی تضمین گردد.

واژگان کلیدی: حکم حکومتی، شورای نگهبان، تفسیر قانون اساسی، فرآیند قانون‌گذاری، ولایت فقیه.

نحوه استناددهی: حاجی رمضانی، مرضیه، پروین، خیرالله، و آیینه نگین، حسین. (۱۴۰۵). بررسی تطبیقی نقش حکم حکومتی و نظریه تفسیری شورای نگهبان در فرآیند قانون‌گذاری. پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۸(۱)، ۱-۱۵.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۴ خرداد ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۲۰ آبان ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۲۷ آبان ۱۴۰۴

تاریخ چاپ: ۱ اردیبهشت ۱۴۰۵

فرآیند قانون‌گذاری در جمهوری اسلامی ایران، بر خلاف نظام‌های حقوقی کلاسیک، صرفاً محصول اراده پارلمان یا قوه مقننه نیست، بلکه در پرتو نظریه ولایت فقیه و اصول قانون اساسی، متأثر از دو نهاد بنیادین یعنی حکم حکومتی و شورای نگهبان است. حکم حکومتی به‌عنوان دستور الزام‌آور ولی فقیه برای تأمین مصالح عمومی و اداره جامعه در شرایط خاص، در زمره بالاترین تصمیمات سیاسی - حقوقی نظام قرار دارد (Malek Afzali Ardakani, 2011). در مقابل، شورای نگهبان به موجب اصول ۹۱ تا ۹۹ قانون اساسی، وظیفه پاسداری از شرع و قانون اساسی و نیز تفسیر آن را بر عهده دارد (Nikoonahad & Owrangi, 2020). بنابراین، بررسی نسبت این دو نهاد در فرآیند تقنین، برای فهم دقیق سازوکار حقوق عمومی ایران ضرورتی انکارناپذیر دارد.

اهمیت این موضوع زمانی آشکارتر می‌شود که به نقش تاریخی احکام حکومتی در حل معضلات نظام اشاره شود؛ از جمله فرمان امام خمینی (ره) برای تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام در سال ۱۳۶۶ و نیز بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ که هر دو نمونه‌ای روشن از کارکرد فرادستی حکم حکومتی در عرصه قانون‌گذاری محسوب می‌شوند (Ghadir & Sarikhani, 2011). در سوی دیگر، شورای نگهبان در برخی موارد با استفاده از اختیارات تفسیری خود، حدود و ثغور احکام حکومتی را تعیین و حتی در مواردی محدودیت‌هایی بر اعمال آن وضع کرده است (Gorji Azandariani & Jalilvand, 2017).

بر اساس اصل ۵۷ و ۱۱۰ قانون اساسی، ولایت مطلقه فقیه بر فراز قوای سه‌گانه قرار گرفته و اختیارات گسترده‌ای برای صدور احکام حکومتی در نظر گرفته شده است. این اختیارات در عمل می‌تواند روند تصویب یا اجرای قوانین را تحت تأثیر قرار دهد. در عین حال، اصل ۹۸ قانون اساسی شورای نگهبان را تنها مرجع رسمی تفسیر قانون اساسی معرفی کرده است. این امر سبب شده است که شورا، ضمن پاسداری از قانون، نقشی تنظیم‌گرانه در نسبت با احکام حکومتی ایفا کند (Ansari, 2016).

از همین رو، پرسش‌های بنیادینی شکل می‌گیرد: آیا حکم حکومتی می‌تواند بر نظریات تفسیری شورای نگهبان تقدم یابد؟ یا تفسیر شورای نگهبان، به‌عنوان بیان رسمی قانون اساسی، محدودکننده قلمرو حکم حکومتی است؟ همچنین در موارد تزامن میان این دو، چه سازوکاری برای حل تعارض باید مورد توجه قرار گیرد؟

بررسی این پرسش‌ها نه تنها جنبه نظری دارد، بلکه آثار عملی مهمی بر مشروعیت قوانین، ثبات حقوقی و مشارکت مردم در فرآیند تقنین بر جای می‌گذارد. فقدان چارچوب شفاف در این زمینه می‌تواند زمینه بروز بحران‌های حقوقی و تعارض نهادی را فراهم سازد.

بر همین اساس، هدف مقاله حاضر، بررسی تطبیقی نقش حکم حکومتی و نظریه تفسیری شورای نگهبان در فرآیند قانون‌گذاری است. روش پژوهش، توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر منابع کتابخانه‌ای و اسناد حقوقی است. تمرکز اصلی مقاله بر تحلیل مبانی فقهی و حقوقی، کشف نقاط همگرایی و واگرایی و در نهایت ارائه راهکارهای هماهنگی میان این دو نهاد خواهد بود.

مفهوم و جایگاه حکم حکومتی

حکم حکومتی در فقه سیاسی اسلام به معنای دستوری است که ولی فقیه یا حاکم اسلامی برای اداره جامعه و رفع معضلات عمومی صادر می‌کند. این حکم برخلاف فتوا، جنبه فردی و تقلیدی ندارد، بلکه واجب‌الاتباع برای همه شهروندان جامعه اسلامی است (قدیر و ساریخانی، ۱۳۹۰، ص ۷۲). از منظر امام خمینی (ره)، اختیارات ولی فقیه در مقام ولایت مطلقه، هم‌سنگ اختیارات پیامبر اسلام و امامان معصوم (ع) در حوزه حکومت است و لذا می‌تواند حتی برخی احکام فرعی و قوانین عادی را به‌طور موقت معلق یا تغییر دهد (Khomeini, 1999).

در نظام حقوق اساسی جمهوری اسلامی، مشروعیت حکم حکومتی مستند به اصولی چون اصل ۵۷ و ۱۱۰ قانون اساسی است که ولایت مطلقه فقیه را بر فراز قوای سه گانه مستقر ساخته و به رهبری اختیارات گسترده ای برای حل معضلات نظام اعطا می کند (Malek Afzali, 2011). به بیان دیگر، حکم حکومتی یکی از ابزارهای اصلی تأمین مصالح عالیه نظام و عبور از بن بست های سیاسی و حقوقی محسوب می شود.

شورای نگهبان و نظریه تفسیری

شورای نگهبان بر اساس اصول ۹۱ تا ۹۹ قانون اساسی، دو وظیفه اساسی دارد: نخست، تطبیق مصوبات مجلس با شرع و قانون اساسی؛ و دوم، تفسیر قانون اساسی (اصل ۹۸). از این رو، شورا نقشی اساسی در فرآیند قانون گذاری ایفا می کند و بدون تأیید آن، هیچ مصوبه ای قابلیت اجرا ندارد (Gorji Azandariani & Jalilvand, 2017). این مسئولیت ها نشان دهنده وزن و اهمیت شورای نگهبان در نظام حقوقی و سیاسی ایران است. همچنین، عدم تأسیس و یا تأیید مصوبات مجلس، می تواند به نوعی به عدم مشروعیت قوانین منجر شود و این خود دلیلی است بر لزوم توجه به نظرات و تفاسیر این نهاد.

نظریه تفسیری شورای نگهبان به معنای بیان رسمی و الزام آور مفاد اصول قانون اساسی است. این نظریه ها نه تنها برای مجلس و سایر قوا، بلکه برای خود شورا نیز لازم الاتباع اند (Abbasi et al., 2025). در نتیجه، شورا از طریق تفسیر، می تواند حدود اختیارات رهبری و به تبع آن دامنه اعمال حکم حکومتی را مشخص یا محدود کند. این امر به ویژه در مواردی که حکم حکومتی و نظریه تفسیری شورای نگهبان ممکن است در تضاد قرار گیرند، اهمیت بیشتری پیدا می کند. به عبارت دیگر، شورای نگهبان با تفسیر خود می تواند به نوعی چارچوبی برای اعمال حکم حکومتی فراهم کند که از آن طریق، تضمین کننده اصول بنیادین قانون اساسی باشد (Mazhari & Jangjouyi, 2021).

نظریه تفسیری شورای نگهبان همچنین به عنوان یک ابزار نظارتی در فرآیند قانون گذاری عمل می کند و می تواند به بازنگری و اصلاح قوانین کمک کند. این نهاد با ارائه تفاسیر دقیق و علمی، می تواند به نوعی مانع از تصویب قوانینی شود که ممکن است به لحاظ شرعی یا قانونی مغایر باشند. به این ترتیب، شورای نگهبان نقش مهمی در حفظ اصول قانون اساسی و جلوگیری از انحرافات احتمالی در فرآیند تقنین ایفا می کند (Farsian, 2023).

علاوه بر این، نظریه تفسیری شورای نگهبان می تواند به تبیین مفاهیم حقوقی و فقهی کمک کند و به عنوان مرجع نهایی در تفسیر اصول و مواد قانونی عمل نماید. این امر به ویژه در شرایطی که قوانین به طور مستقیم و واضح به مسائل روز پاسخ نمی دهند، می تواند به شفافیت و روشن سازی مسائل حقوقی کمک کند (Nikoonahad et al., 2016).

در این راستا، توجه به مبانی نظری و فقهی شورای نگهبان و تفسیرات آن، می تواند به فهم بهتر از تعاملات حقوقی و سیاسی در جمهوری اسلامی ایران کمک کند. این نقش کلیدی شورای نگهبان به خصوص در شرایطی که تحولات اجتماعی و سیاسی بر فرآیند قانون گذاری تأثیر می گذارد، از اهمیت بالایی برخوردار است.

در واقع، نظریه های تفسیری شورای نگهبان می توانند به عنوان یک نقطه تلاقی میان نیازهای جامعه و اصول قانونی عمل کنند و در راستای تأمین عدالت و حفظ حقوق عمومی تلاش نمایند. به این ترتیب، شورای نگهبان نه تنها به عنوان نهاد ناظر، بلکه به عنوان نهاد کارگزار در حوزه قانون گذاری نیز مطرح می شود (Nikoonahad & Owrangi, 2020).

بررسی تطبیقی

تداخل صلاحیت‌های ولی فقیه و شورای نگهبان در عرصه قانون‌گذاری، سبب شکل‌گیری پرسش‌های بنیادین شده است. از یک سو، حکم حکومتی بر اساس ولایت مطلقه، قدرت تعلیق یا تغییر برخی مقررات قانونی را دارد (کدخدایی و آقایی طوق، ۱۳۹۱، ص ۸۱). این قدرت به ولی فقیه این امکان را می‌دهد که در مواقع ضروری و به منظور تأمین مصالح عمومی، تصمیماتی اتخاذ کند که ممکن است با قوانین موجود در تضاد باشد. از سوی دیگر، شورای نگهبان به‌عنوان مفسر رسمی قانون اساسی، می‌تواند مرزهای حقوقی این احکام را تعیین کند و از این طریق نقش مهمی در فرآیند قانون‌گذاری ایفا کند. در عمل، تجربه نظام جمهوری اسلامی نشان داده است که تعامل میان این دو نهاد بیشتر تابع ملاحظات سیاسی و مصالح نظام بوده تا صرفاً اصول حقوقی (Nikoonahad & Zandieh, 2019).

حکم حکومتی در نظام جمهوری اسلامی ایران، ابزار اصلی رهبری برای حل معضلات نظام و جلوگیری از بن‌بست‌های تقنینی محسوب می‌شود. در شرایطی که اختلافات مجلس و شورای نگهبان به بن‌بست می‌رسد، صدور حکم حکومتی می‌تواند جریان قانون‌گذاری را از رکود خارج کند (Esmaeili & Tahhan Nazif, 2008). برای مثال، نمونه بارز این وضعیت، فرمان امام خمینی (ره) در سال ۱۳۶۶ مبنی بر تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام است که در واکنش به اختلافات مستمر مجلس و شورای نگهبان صادر شد (Khomeini, 1999). این فرمان، نشان‌دهنده توانایی حکم حکومتی در اصلاح ساختار تقنینی و ایجاد نهاد مکمل برای حل اختلاف بود.

بازنگری در قانون اساسی ۱۳۶۸ نیز یکی دیگر از نمونه‌های برجسته اعمال حکم حکومتی است. در این واقعه، امام خمینی (ره) با صدور فرمانی، هیأت بازنگری قانون اساسی را تشکیل داد، در حالی که قانون اساسی موجود چنین سازوکاری را پیش‌بینی نکرده بود. این اقدام، به‌روشنی بیانگر آن بود که حکم حکومتی می‌تواند حتی فراتر از چارچوب‌های مصرح قانون اساسی عمل کرده و مسیر قانون‌گذاری بنیادی را تعیین کند (Ghadir & Sarikhani, 2011). این نمونه‌ها نشان‌دهنده قدرت و قابلیت‌های حکم حکومتی در مواجهه با چالش‌های قانون‌گذاری در نظام جمهوری اسلامی ایران هستند.

شورای نگهبان نیز در مقام مفسر قانون اساسی، نقشی کلیدی در فرآیند قانون‌گذاری ایفا کرده است. برای مثال، نظریه تفسیری این شورا در خصوص اصل ۴ قانون اساسی، مقرر می‌دارد که «اطلاق یا عموم اصول قانون اساسی مقید به رعایت موازین اسلامی است» (Nikoonahad & Zandieh, 2019). این تفسیر عملاً دامنه اختیارات مجلس را محدود ساخته و جایگاه شرع را به‌عنوان معیار نهایی قانون‌گذاری تثبیت کرده است. این امر نشان می‌دهد که شورای نگهبان با بهره‌گیری از قدرت تفسیری خود، می‌تواند بر فرآیند قانون‌گذاری تأثیر بگذارد و در واقع، به‌عنوان نهاد ناظر، به حفظ اصول شرعی و قانونی کمک کند (Parvin & Mabsari, 2017).

علاوه بر این، در تفسیر اصل ۹۹ قانون اساسی، شورا نظارت خود بر انتخابات را «استصوابی» اعلام نمود؛ بدین معنا که نظارت شورا نه تنها بر روند برگزاری انتخابات، بلکه بر تأیید یا رد صلاحیت نامزدها نیز شامل می‌شود (Abbasi et al., 2025). چنین تفاسیری نشان می‌دهد که شورا از ابزار تفسیر برای گسترش حوزه صلاحیت‌های خود در فرآیند تقنین بهره می‌برد. این نظارت گسترده، قدرت شورای نگهبان را در تعیین صلاحیت نامزدها و در نتیجه، در شکل‌دهی به فرآیند انتخابات و قانون‌گذاری افزایش می‌دهد.

نکته قابل توجه آن است که در بسیاری از موارد، حکم حکومتی و نظریه تفسیری شورای نگهبان همسو عمل کرده‌اند. هر دو نهاد، در عمل مأموریت حفظ مصالح کلان نظام و صیانت از مبانی شرعی را دنبال می‌کنند به همین دلیل، در موضوعاتی مانند تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام یا ضرورت نظارت شرعی بر قوانین، حکم حکومتی و نظریات تفسیری شورا یکدیگر را تکمیل کرده‌اند (Gorji).

(Azandariani & Jalilvand, 2017). این هم‌سویی در بسیاری از موارد به تقویت مشروعیت و کارایی نظام حقوقی کمک کرده و از طرفی به ثبات نظام سیاسی در شرایط بحرانی کمک می‌کند.

با وجود همگرایی‌ها، در برخی موارد تعارض نیز پدید آمده است. برای نمونه، اگر رهبری به موجب حکم حکومتی تصمیمی بگیرد که با تفسیر شورای نگهبان از قانون اساسی در تعارض باشد، پرسش اساسی آن است که کدام یک اولویت دارد. برخی حقوق‌دانان معتقدند حکم حکومتی بر اساس ولایت مطلقه، می‌تواند حتی تفسیر رسمی شورا را کنار بزند (Malek Afzali Ardakani, 2011). این دیدگاه بیانگر این است که در شرایط خاص، ولی فقیه می‌تواند بر تفسیر شورای نگهبان غلبه کند و در نتیجه، از اختیارات گسترده خود بهره‌برداری نماید. در مقابل، گروهی دیگر بر این باورند که چون تفسیر شورای نگهبان مبنای قانونی و الزام‌آور دارد، باید ملاک عمل قرار گیرد و حکم حکومتی صرفاً در حوزه‌های خاص و موقتی به کار رود (Ansari, 2016). این دو دیدگاه به‌روشنی نشان‌دهنده تنش‌های موجود در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران است و نشان می‌دهد که تعامل بین حکم حکومتی و نظریه تفسیری شورای نگهبان، موضوعی پیچیده و چندوجهی است که نیاز به بررسی دقیق‌تری دارد.

تحلیل تطبیقی نشان می‌دهد که تعامل حکم حکومتی و شورای نگهبان، صرفاً بر مبنای اصول حقوقی قابل تبیین نیست، بلکه جنبه‌ای سیاسی و مصلحت‌محور نیز دارد. در شرایط بحرانی، حکم حکومتی معمولاً بر تفسیر شورای نگهبان غلبه می‌کند، اما در شرایط عادی، شورا از طریق تفاسیر خود، نقش تنظیم‌گرانه و محدودکننده در برابر حکم حکومتی ایفا می‌کند. این انعطاف‌پذیری، از یک‌سو مانع از بروز بحران در نظام تقنینی می‌شود و از سوی دیگر، پرسش‌هایی درباره شفافیت و پیش‌بینی‌پذیری نظام حقوقی برمی‌انگیزد.

به‌طور کلی، تعامل میان حکم حکومتی و شورای نگهبان در عرصه قانون‌گذاری نشان‌دهنده یک نظام حقوقی پویا و پیچیده است که تحت تأثیر عوامل سیاسی، اجتماعی و تاریخی قرار دارد. این تعامل می‌تواند به‌عنوان یک عامل تسهیل‌کننده در فرآیند قانون‌گذاری عمل کند یا برعکس، به ایجاد چالش‌ها و تعارضات حقوقی منجر شود. بنابراین، نیاز است که در این زمینه مطالعات بیشتری انجام گیرد تا بتوان به درک بهتری از این تعاملات و تأثیرات آن‌ها بر نظام حقوقی و سیاسی جمهوری اسلامی ایران دست یافت.

در نهایت، می‌توان گفت که بررسی تطبیقی حکم حکومتی و نظریه تفسیری شورای نگهبان، نه‌تنها به درک عمیق‌تری از ساختار قانون‌گذاری در ایران کمک می‌کند، بلکه می‌تواند به تدوین راهکارهای مؤثری برای بهبود فرآیندهای قانونی و تقنینی در آینده منجر شود. این امر به‌ویژه در شرایطی که جامعه با چالش‌های جدیدی روبرو است و نیاز به پاسخ‌های حقوقی و قانونی دارد، ضروری به نظر می‌رسد.

چالش‌ها و پیامدها

یکی از چالش‌های اساسی در نسبت حکم حکومتی و نظریه تفسیری شورای نگهبان، احتمال تعارض با اصل «حاکمیت قانون» است. در حالی که قانون‌گذاری باید مبتنی بر قواعد عام و پایدار باشد، حکم حکومتی می‌تواند با توجه به شرایط خاص، موجب تعلیق یا تغییر قوانین شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۱، ص ۲۱۲). این امر در نگاه برخی حقوق‌دانان، پیش‌بینی‌پذیری و ثبات حقوقی را تضعیف می‌کند و فضای حقوقی کشور را وابسته به تصمیمات شخصی ولی فقیه می‌سازد (انصاری، ۱۳۹۵، ص ۱۴۱). به بیان دیگر، اگر تصمیمات ولی فقیه به‌طور مکرر و بدون معیارهای مشخصی اتخاذ شود، می‌تواند به سلب اعتماد عمومی از نهادهای قانونی و حقوقی منجر شود.

ابهام در تعیین مرزهای حکم حکومتی و نظریات تفسیری شورای نگهبان، یکی دیگر از چالش‌های عمده است. قانون اساسی تعریف دقیقی و صریحی از حکم حکومتی ارائه نکرده و تنها در قالب اختیارات کلی رهبری به آن اشاره کرده است (اصل ۱۱۰). این ابهام موجب شده تا در

عمل، تعیین قلمرو حکم حکومتی تابع رویه‌ها و شرایط سیاسی باشد. این وضعیت می‌تواند به ایجاد فضایی مبهم و غیرشفاف در نظام حقوقی کشور بینجامد که در آن، تصمیمات کلیدی به‌جای آنکه بر اساس ضوابط قانونی اتخاذ شوند، بر اساس ملاحظات سیاسی و شرایط موجود شکل بگیرند.

نقش دوگانه حکم حکومتی و تفسیر شورای نگهبان می‌تواند زمینه تمرکز قدرت در نهادهای غیرانتخابی را تقویت کند. از یک سو، رهبری به موجب حکم حکومتی قادر است فرآیند قانون‌گذاری را تحت‌الشعاع قرار دهد و از سوی دیگر، شورای نگهبان به‌عنوان نهادی غیرانتخابی اختیار تفسیر و رد مصوبات مجلس را دارد. این وضعیت از منظر برخی اندیشمندان با اصل مردم‌سالاری و مشارکت عمومی در قانون‌گذاری در تعارض است (Abbasi et al., 2025). تمرکز قدرت در این نهادها ممکن است به سلب اختیار از نهادهای منتخب و در نتیجه به کاهش مشروعیت آن‌ها منجر شود، چرا که مردم احساس می‌کنند که رأی و انتخاب آن‌ها در نهایت تحت تأثیر تصمیمات غیرانتخابی قرار می‌گیرد. کاربست مکرر حکم حکومتی، اگرچه به حل بن‌بست‌های سیاسی کمک می‌کند، اما می‌تواند این تصور را ایجاد کند که فرآیندهای عادی تقنین ناکارآمدند. این مسئله اعتماد عمومی به مجلس و کارآمدی نهادهای منتخب را کاهش داده و در بلندمدت به تضعیف سرمایه اجتماعی نظام منجر می‌شود. این کاهش اعتماد عمومی می‌تواند به تضعیف مشارکت مردمی در فرآیندهای سیاسی و اجتماعی بیانجامد و در نهایت، به کاهش سرمایه اجتماعی و نهادهای مدنی منجر شود. بنابراین، این چالش‌ها نه‌تنها به ساختار قانونی کشور آسیب می‌زنند، بلکه به بروز بحران‌های اجتماعی و سیاسی نیز دامن می‌زنند.

علاوه بر این، گسترش دامنه نظارت تفسیری شورای نگهبان بر انتخابات و قوانین، به‌ویژه در قالب نظارت استصوابی، همواره موضوع بحث و انتقاد محافل دانشگاهی و سیاسی بوده است. این نوع نظارت، که به معنای تأیید یا رد صلاحیت نامزدها و نیز نظارت بر روند برگزاری انتخابات است، می‌تواند به تضعیف دموکراسی و نهادهای انتخابی منجر شود. بسیاری از تحلیل‌گران بر این باورند که این نظارت می‌تواند به محدود کردن انتخاب‌های سیاسی مردم و در نتیجه، به کاهش تنوع سیاسی و اجتماعی در کشور منجر شود.

یکی از مهم‌ترین پیامدهای هم‌پوشانی حکم حکومتی و نظریه تفسیری شورا، کاهش شفافیت در نظام تقنین است. شهروندان و حتی قانون‌گذاران در بسیاری موارد نمی‌دانند که آیا مصوبه‌ای در آینده با حکم حکومتی یا تفسیر شورا نقض خواهد شد یا خیر. این عدم پیش‌بینی‌پذیری می‌تواند بر اعتماد حقوقی و اقتصادی جامعه اثر منفی بگذارد. به‌عبارت دیگر، عدم وضوح در حدود اختیارات و وظایف این دو نهاد می‌تواند به بی‌اعتمادی شهروندان به فرآیندهای قانونی و تصمیم‌گیری‌های سیاسی منجر شود (Rouzitab & Parvin, 2021). این عدم شفافیت می‌تواند در نهایت به کاهش سرمایه‌گذاری و فعالیت‌های اقتصادی در کشور بیانجامد، چرا که سرمایه‌گذاران به‌دنبال محیط‌های قانونی پایدار و قابل پیش‌بینی هستند.

در مجموع، چالش‌ها و پیامدهای ناشی از تعامل حکم حکومتی و نظریه تفسیری شورای نگهبان به‌وضوح نشان‌دهنده ضرورت بازنگری در ساختارهای قانونی و سیاسی جمهوری اسلامی ایران است. لازم است که سازوکارهای مؤثری برای تعیین مرزهای این دو نهاد تعریف شود تا از ایجاد ابهام و عدم شفافیت در نظام تقنین جلوگیری شود. همچنین، تقویت فرآیندهای قانونی و دموکراتیک و ارتقاء مشارکت عمومی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی می‌تواند به تقویت مشروعیت نظام و افزایش سرمایه اجتماعی منجر شود. در این راستا، لازم است که نهادهای مربوطه به دنبال ایجاد توازن میان حکم حکومتی و تفسیر شورای نگهبان باشند تا نه‌تنها به حفظ اصول قانونی و حقوقی کمک کنند، بلکه به تقویت دموکراسی و مشارکت اجتماعی نیز بپردازند.

مطالعات موردی

مطالعه موردی یکی از ابزارهای مؤثر در تحلیل عمیق موضوعات حقوقی و سیاسی است. در این بخش، به بررسی دو مورد خاص خواهیم پرداخت که در آن‌ها حکم حکومتی و تفسیر شورای نگهبان تأثیرات قابل توجهی بر فرآیند قانون‌گذاری جمهوری اسلامی ایران داشته‌اند. این مطالعات موردی می‌توانند به درک بهتر چالش‌ها و پیامدهای موجود در تعامل میان این دو نهاد کمک کنند و به‌ویژه چشم‌اندازهای جدیدی را برای اصلاحات قانونی و سیاسی ارائه دهند.

تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام (۱۳۶۶)

یکی از بارزترین نمونه‌ها از تأثیر حکم حکومتی بر فرآیند قانون‌گذاری، فرمان امام خمینی (ره) در سال ۱۳۶۶ مبنی بر تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام است. این فرمان در واکنش به اختلافات مداوم بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان صادر شد. در آن زمان، مجلس مصوبات قانونی را به تصویب می‌رسانید که شورای نگهبان به دلیل عدم تطابق با موازین اسلامی یا قانون اساسی، آن‌ها را رد می‌کرد. این تعارض به بن‌بست‌هایی در فرآیند قانون‌گذاری منجر شده بود که تأثیرات منفی بر کارکرد نظام داشت (Qotbi, 2014).

تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام به‌عنوان یک نهاد مشورتی، به‌منظور حل اختلافات بین مجلس و شورای نگهبان و همچنین تسهیل فرآیند قانون‌گذاری صورت گرفت. این اقدام نشان‌دهنده قابلیت حکم حکومتی برای ایجاد نهادهای مکمل در راستای تأمین مصالح کلان نظام بود. مجمع تشخیص مصلحت با ترکیبی از اعضای منتخب و غیرمنتخب، به‌منظور ارائه نظرات کارشناسی و مشاوره به رهبری و سایر نهادهای قانونی تأسیس شد.

با این حال، این وضعیت همچنان چالش‌هایی را در زمینه شفافیت و پیش‌بینی‌پذیری فرآیندهای قانونی به‌وجود آورد. قوانین مصوب در سایه نظارت این مجمع ممکن بود تحت تأثیر ملاحظات سیاسی و اجتماعی قرار گیرند و عدم شفافیت در فرآیند تصمیم‌گیری می‌توانست به بی‌اعتمادی عمومی نسبت به نهادهای دولتی منجر شود. به‌علاوه، قدرت‌گیری مجمع تشخیص مصلحت می‌تواند به تضعیف نقش مجلس شورای اسلامی در فرآیند قانون‌گذاری و کاهش کارآمدی آن منجر شود.

تفسیر شورای نگهبان از اصل ۹۹ قانون اساسی

مورد دیگر، تفسیر شورای نگهبان از اصل ۹۹ قانون اساسی است که به نظارت این شورا بر انتخابات اشاره دارد. شورای نگهبان در تفسیر خود، نظارت بر انتخابات را «استصوابی» اعلام کرده است. این بدین معناست که شورا نه تنها بر روند برگزاری انتخابات نظارت دارد، بلکه همچنین بر تأیید یا رد صلاحیت نامزدها نیز نظارت می‌کند (Khanjani, 2024). این تفسیر به‌خصوص در سال‌های اخیر به یکی از موضوعات بحث‌برانگیز در محافل سیاسی و حقوقی تبدیل شده است.

تفسیر استصوابی شورای نگهبان تأثیر عمیقی بر فرآیند انتخاباتی و در نتیجه بر قانون‌گذاری داشته است. این نوع نظارت می‌تواند به محدود کردن انتخاب‌های سیاسی مردم و در نتیجه، به کاهش تنوع سیاسی و اجتماعی در کشور منجر شود. در شرایطی که شورای نگهبان با تفسیر خود از قانون اساسی، صلاحیت‌های نامزدها را محدود می‌کند، این اقدام ممکن است به نوعی به تضعیف دموکراسی و نهادهای انتخابی منجر شود.

این تفسیر همچنین تأثیرات قابل توجهی بر اعتماد عمومی به نهادهای منتخب و فرآیندهای دموکراتیک داشته است. بسیاری از شهروندان و تحلیل‌گران بر این باورند که این نوع نظارت می‌تواند به کاهش مشارکت عمومی در انتخابات و در نتیجه، به کاهش سرمایه اجتماعی منجر شود.

شود. این وضعیت ممکن است در آینده به بی‌اعتمادی بیشتر نسبت به نهادهای قانونی و سیاسی بینجامد و به تضعیف مشروعیت نظام سیاسی منجر شود.

مطالعات موردی فوق نشان‌دهنده تأثیرات عمیق حکم حکومتی و تفسیر شورای نگهبان بر فرآیند قانون‌گذاری و دموکراسی در جمهوری اسلامی ایران هستند. این نمونه‌ها به‌وضوح چالش‌ها و پیامدهای موجود در این تعاملات را نمایان می‌سازند و می‌توانند به‌عنوان مبنایی برای تحلیل‌های بیشتر و پیشنهادات اصلاحی در راستای بهبود ساختارهای قانونی و سیاسی کشور مورد استفاده قرار گیرند. با توجه به این تحلیل‌ها، ضروری است که نظام قانونی جمهوری اسلامی ایران به‌دنبال ایجاد توازن میان اختیارات ولی فقیه و شورای نگهبان باشد تا از بروز بحران‌های سیاسی و اجتماعی جلوگیری شود و اصول دموکراتیک در فرآیندهای قانونی به‌درستی رعایت گردد.

نتیجه‌گیری

بررسی تطبیقی نقش حکم حکومتی و نظریه تفسیری شورای نگهبان در فرآیند قانون‌گذاری جمهوری اسلامی ایران، به‌روشنی نشان داد که این دو نهاد، هرچند از مبانی متفاوت فقهی و حقوقی برخوردارند، اما در عمل، تعامل و هم‌پوشانی قابل توجهی دارند. حکم حکومتی، به‌عنوان ابزاری برای تحقق ولایت مطلقه فقیه، نقشی اساسی در حل معضلات کلان و عبور از بن‌بست‌های تقنینی ایفا کرده است. در مقابل، شورای نگهبان، به موجب وظیفه تفسیری و نظارتی خود، همواره کوشیده است تا از مرزهای شرع و قانون اساسی پاسداری کند و چارچوب حقوقی تصمیمات نظام را تثبیت نماید.

یافته‌های این پژوهش نشان داد که در شرایط بحرانی یا موارد ضروری، حکم حکومتی معمولاً بر نظریات تفسیری شورای نگهبان تقدم یافته و مسیر تقنین را تغییر داده است. نمونه‌هایی چون تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام یا بازنگری قانون اساسی ۱۳۶۸ از این دست هستند که در آن‌ها حکم حکومتی به‌طور مستقیم بر فرآیند قانون‌گذاری تأثیر گذاشته است. در عین حال، در شرایط عادی، شورای نگهبان از طریق تفاسیر خود نقشی تنظیم‌گرانه ایفا کرده و حتی دامنه اختیارات حکم حکومتی را تحدید کرده است. این انعطاف‌پذیری دوگانه، هرچند موجب کارآمدی نظام در مواجهه با بحران‌ها شده، اما پرسش‌هایی درباره شفافیت، پیش‌بینی‌پذیری و حاکمیت قانون ایجاد کرده است. بنابراین می‌توان گفت که نسبت میان حکم حکومتی و نظریه تفسیری شورای نگهبان نه یک رابطه سلسله‌مراتبی ساده، بلکه تعاملی پویا و مصلحت‌محور است. این تعامل، گرچه توانسته است ثبات سیاسی نظام را حفظ کند، اما بدون ایجاد سازوکارهای شفاف حقوقی، ممکن است به چالش‌های نهادی و اجتماعی بینجامد.

براساس یافته‌های این پژوهش و تحلیل‌های ارائه شده در مورد نقش حکم حکومتی و نظریه تفسیری شورای نگهبان در فرآیند قانون‌گذاری جمهوری اسلامی ایران، پیشنهادهای زیر به‌منظور بهبود وضعیت فعلی و ارتقاء کارآمدی نظام حقوقی و سیاسی کشور ارائه می‌شود:

- ایجاد سازوکارهای قانونی شفاف:

لازم است که قوانین و مقررات مشخصی برای تعیین حدود اختیارات حکم حکومتی و نظریه تفسیری شورای نگهبان وضع شود. این سازوکارها باید به‌گونه‌ای طراحی شوند که از تداخل و ابهام در فرآیندهای قانونی جلوگیری کنند و حقوق شهروندان را به‌درستی تضمین نمایند.

- تقویت شفافیت و پاسخگویی:

نهادهای قانونی و نظارتی باید به منظور افزایش شفافیت، گزارش های دوره ای از فعالیت ها و تصمیمات خود را منتشر کنند. این اقدام می تواند به افزایش اعتماد عمومی و کاهش نگرانی ها نسبت به عملکرد این نهادها کمک کند.

- توسعه نهادهای مشورتی و پژوهشی:

ایجاد و تقویت نهادهای مشورتی مستقل که به صورت تخصصی به تحلیل و بررسی اثرات حکم حکومتی و نظریه تفسیری شورای نگهبان بپردازند، می تواند به تصمیم گیری های آگاهانه تر و مبتنی بر شواهد کمک کند.

- افزایش مشارکت عمومی در فرآیندهای سیاسی:

تسهیل و تشویق مشارکت شهروندان در فرآیندهای تصمیم گیری و قانون گذاری، از طریق برگزاری مشاوره ها و نظرسنجی های عمومی، می تواند به تقویت احساس تعلق و مسئولیت در جامعه کمک کند.

- توسعه آموزش های حقوقی:

راه اندازی برنامه های آموزشی و کارگاه های آموزشی برای نمایندگان مجلس، اعضای شورای نگهبان و سایر نهادهای قانونی به منظور افزایش آگاهی از حقوق و وظایف خود و تقویت توانمندی های آنها در زمینه قانون گذاری.

- بازنگری در قوانین مربوط به انتخابات:

بررسی و بازنگری در قوانین و مقررات مربوط به انتخابات و نحوه نظارت شورای نگهبان بر آنها، به منظور ایجاد توازن میان حق انتخاب مردم و حفظ اصول اسلامی و قانونی.

- تدوین میثاق نامه های حقوقی:

تدوین میثاق نامه های حقوقی و اخلاقی برای نهادهای سیاسی و حقوقی، به منظور ایجاد تعهدات قانونی و اخلاقی به رعایت حقوق شهروندان و اصول دموکراسی.

- تحلیل های تطبیقی:

انجام تحقیق و بررسی های تطبیقی با دیگر کشورها برای شناسایی بهترین شیوه ها و تجربه های موفق در زمینه تعامل نهادهای قانونی و نظارتی، به منظور الگوگیری و بهبود وضعیت موجود.

با اجرای این پیشنهادها، می توان به بهبود فرآیندهای قانون گذاری و تقویت نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران کمک کرد و از چالش های موجود در تعامل میان حکم حکومتی و نظریه تفسیری شورای نگهبان کاست. این اقدامات می توانند به افزایش کارآمدی، شفافیت و مشروعیت نهادهای قانونی و سیاسی کشور منجر شوند.

در هر پژوهش علمی، شناخت و بیان محدودیت ها بخشی ضروری از فرآیند تحقیق است. این محدودیت ها می توانند بر کیفیت و اعتبار نتایج پژوهش تأثیر بگذارند. در این پژوهش به بررسی نقش حکم حکومتی و نظریه تفسیری شورای نگهبان در فرآیند قانون گذاری جمهوری اسلامی ایران، محدودیت های مختلفی وجود دارد که به آنها اشاره می شود.

یکی از محدودیت های اصلی، محدودیت های داده ای است. دسترسی به اطلاعات و داده های کامل و معتبر در مورد تصمیمات شورای نگهبان و حکم حکومتی ممکن است محدود باشد. برخی از اسناد و مدارک، به ویژه آن هایی که به فرآیندهای داخلی این نهادها مربوط می شوند، ممکن است به دلیل مسائل امنیتی یا سیاسی در دسترس پژوهشگران قرار نگیرد.

همچنین، محدودیت‌های زمانی نیز وجود دارد. این پژوهش ممکن است به دلیل محدودیت‌های زمانی، نتواند به تمامی ابعاد و جنبه‌های مربوط به موضوع پرداخته و تحلیل‌های کاملی ارائه دهد. زمان محدود می‌تواند مانع از بررسی تطبیقی جامع با دیگر کشورها یا نهادهای مشابه گردد. علاوه بر این، محدودیت‌های موضوعی نیز قابل توجه است. تمرکز این پژوهش بر روی دو نهاد خاص (حکم حکومتی و شورای نگهبان) ممکن است باعث شود که جنبه‌های دیگر مهم و مرتبط با فرآیند قانون‌گذاری، مانند نقش سایر نهادها (مثلاً مجلس شورای اسلامی یا قوه قضائیه) به طور کامل مورد بررسی قرار نگیرد.

تحلیل‌ها و تفسیرهای ارائه شده در این پژوهش ممکن است تحت تأثیر دیدگاه‌های نظری خاصی قرار داشته باشند. این محدودیت می‌تواند باعث شود که نتایج به دست آمده به عنوان یک نظر واحد مورد پذیرش قرار گیرد و تنوع دیدگاه‌های موجود در زمینه موضوع نادیده گرفته شود.

تأثیرات فرهنگی و اجتماعی نیز بر فرآیند قانون‌گذاری و تصمیم‌گیری‌های نهادهای سیاسی ممکن است در این پژوهش به طور کامل بررسی نشود. تغییرات اجتماعی و فرهنگی می‌توانند تأثیرات مهمی بر روی کارکرد نهادها داشته باشند که نیاز به تحلیل عمیق‌تری دارد. علاوه بر این، برخی از قوانین و مقررات موجود ممکن است بر فرآیند تحقیق تأثیر بگذارند. به عنوان مثال، محدودیت‌های قانونی در ارتباط با دسترسی به اطلاعات یا نهادهای خاص می‌تواند بر دقت و جامعیت پژوهش تأثیر بگذارد.

در نهایت، متغیرهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خارجی نیز می‌توانند بر نتایج و تحلیل‌های پژوهش تأثیر گذارند و ممکن است در این پژوهش به طور کامل مورد بررسی قرار نگیرند. با توجه به این محدودیت‌ها، ضروری است که نتایج این پژوهش با احتیاط تفسیر شده و به عنوان بخشی از یک تصویر بزرگ‌تر در نظر گرفته شوند. این محدودیت‌ها همچنین می‌توانند زمینه‌ساز پژوهش‌های آینده در این حوزه باشند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

The legislative process in the Islamic Republic of Iran represents a distinctive synthesis of jurisprudential and constitutional principles, reflecting the dual influence of divine sovereignty and republican governance. Unlike classical legal systems where legislative authority resides solely in parliament, Iranian public law functions within the framework of *velayat-e faqih* (guardianship of the jurist), in which the Supreme Jurisprudent holds overarching authority through the issuance of governmental decrees (*hokm-e hokūmatī*) aimed at preserving the public interest and resolving systemic crises (Malek Afzali Ardakani, 2011). The Guardian Council, conversely, acts as a constitutional and Sharia safeguard empowered by Articles 91–99 of the Constitution to interpret the law and ensure legislative compliance with Islamic tenets (Nikoonahad & Owrangi, 2020). The interaction between these two institutions forms the crux of the Iranian legislative architecture, presenting a complex intersection of jurisprudential legitimacy and constitutional oversight.

Historically, the governmental decree has functioned as an extraordinary instrument invoked during national impasses—exemplified by Ayatollah Khomeini’s decree establishing the Expediency Council in 1987 and the constitutional revision of 1989, which together demonstrated the supra-constitutional authority of the decree in navigating legislative stalemates (Ghadir & Sarikhani, 2011). Yet, while the decree embodies absolute guardianship, the Guardian Council’s interpretive opinions have occasionally served to delimit its scope, signaling an implicit balance between divine mandate and institutional regulation (Gorji Azandariani & Jalilvand, 2017).

In the realm of Islamic political jurisprudence, the governmental decree is defined as a binding directive issued by the Supreme Jurisprudent to manage societal affairs and address challenges beyond the capacity of conventional law. Distinguished from a *fatwa*, it carries a universal and obligatory character, applicable to all citizens irrespective of individual belief or imitation. According to Khomeini’s doctrine of absolute guardianship, the jurist’s authority parallels that of the Prophet and the Imams in governance, enabling temporary suspension or modification of certain legal provisions in pursuit of higher Islamic objectives (Khomeini, 1999). The constitutional foundation of this authority rests primarily upon Articles 57 and 110, which situate the Supreme Leader above the three branches of government, granting him the power to resolve crises through decrees (Malek Afzali Ardakani, 2011). Such authority has enabled the state to transcend procedural gridlocks in lawmaking, ensuring governance continuity amid political or ideological contention. However, this concentration of power also introduces tension between divine sovereignty and popular representation, especially when decrees alter or override legislative decisions. The Guardian Council’s interpretive authority, anchored in Article 98, has thus become a counterbalance to this concentration, establishing parameters for the legal validity and temporal application of governmental decrees (Ansari, 2016).

The Guardian Council plays a pivotal role as both a constitutional watchdog and a theological arbiter. Its primary duties include verifying the conformity of parliamentary enactments with Sharia and the Constitution, and interpreting constitutional provisions with binding authority (Gorji Azandariani & Jalilvand, 2017). Through interpretive opinions, the Council defines the legal meaning of constitutional articles and thereby influences the legislative process, sometimes even constraining executive or religious prerogatives (Abbasi et al., 2025). These interpretations hold formal legal weight for all state institutions and may serve to regulate or restrict the application of governmental decrees (Mazhari & Jangjouyi, 2021). The Council’s interpretive role has not been limited to textual clarification but extends to the maintenance of institutional equilibrium within the Islamic Republic. By issuing nuanced interpretations, it seeks to uphold constitutional coherence and prevent deviations from Islamic jurisprudential principles (Farsian, 2023). For instance, its clarification of Article 4—that the generality of all constitutional articles remains bound by Islamic criteria—established an enduring jurisprudential hierarchy that subordinates all legislative functions to Sharia (Nikoonahad et al., 2016). Moreover, its interpretive interventions have evolved into instruments of political governance, ensuring that the state’s legislative and administrative actions align with both divine law and political expediency (Nikoonahad & Owraangi, 2020). Consequently, the Guardian Council’s interpretive jurisdiction operates as both a legal and ideological mechanism for stabilizing the dual structure of Islamic governance.

Comparatively analyzing the interplay between governmental decrees and interpretive opinions reveals a dynamic of coexistence and contention. The constitutional supremacy of the Guardian Council’s interpretations often intersects with the transcendental nature of the Supreme Jurisprudent’s decrees, particularly in times of institutional conflict (Nikoonahad & Zandieh, 2019).

Empirical examination of Iran's political history demonstrates that governmental decrees have frequently been invoked to overcome legislative deadlocks, as exemplified by the formation of the Expediency Council through Khomeini's 1987 directive (Esmaeili & Tahhan Nazif, 2008). Likewise, the 1989 constitutional revision was initiated through a decree despite the absence of legal mechanisms permitting such a process (Ghadir & Sarikhani, 2011). These precedents illustrate that the governmental decree, while extra-constitutional, operates as a legitimate emergency authority within the Islamic legal framework. Yet, the Guardian Council's interpretations have simultaneously delineated the decree's boundaries, reaffirming that constitutional interpretation remains the sole means of sustaining rule-of-law continuity (Parvin & Mabsari, 2017). The interpretive declaration that electoral supervision under Article 99 is "approbative" further exemplifies how the Council has used its authority to extend jurisdictional reach and reinforce institutional oversight (Abbasi et al., 2025). Thus, while the decree acts as an instrument of crisis management, the Council's interpretive opinions institutionalize jurisprudential constraints to ensure legal predictability. This dialectical interaction underscores the hybrid nature of Iranian constitutionalism—oscillating between revolutionary flexibility and legal formalism (Gorji Azandariani & Jalilvand, 2017).

Nevertheless, the coexistence of these dual authorities has generated theoretical and practical challenges for the principle of legality and the predictability of law. The governmental decree's ability to suspend or modify statutes conflicts with the notion of legislative supremacy and legal certainty (Jafari Langarudi, 2012, p. 212). Excessive reliance on decrees may erode the structural separation of powers and shift the legislative function toward unelected bodies (Abbasi et al., 2025). Ambiguity in defining the decree's limits—given the Constitution's failure to specify its procedural or temporal scope—further complicates the hierarchy of norms. This institutional opacity has contributed to overlapping jurisdictions between the Supreme Jurisprudent and the Guardian Council, thereby blurring the boundaries of accountability. The Council's expansion of interpretive authority, particularly through *approbative supervision* of elections, has been widely criticized for diminishing democratic representation and consolidating power within non-elected entities. Such concentration undermines participatory governance and may foster public distrust in the legislative process (Rouzitalab & Parvin, 2021). Meanwhile, recurrent use of governmental decrees as mechanisms to bypass parliamentary deliberation risks normalizing exceptionalism and weakening institutional legitimacy. The cumulative effect is a dual erosion—of democratic responsiveness through interpretive expansion and of procedural regularity through decree issuance. Hence, while both instruments aim to safeguard the system's higher interests, their overlapping jurisdiction engenders tensions between expediency and constitutionalism.

The study's case analyses illustrate the tangible effects of this interplay on Iran's legislative evolution. The first case, the establishment of the Expediency Council in 1987, exemplifies the decree's capacity to create auxiliary institutions to resolve legislative impasses (Qotbi, 2014). Though the Council has enhanced decision-making efficiency, it has also introduced ambiguities regarding institutional hierarchy and reduced parliamentary sovereignty. The second case involves the Guardian Council's interpretive opinion on Article 99, which defined its electoral supervision as *approbative* (Khanjani, 2024). This interpretation not only expanded the Council's authority but also influenced the composition of the legislature, thereby indirectly shaping the trajectory of lawmaking. Critics argue that such interpretations curtail electoral diversity and undermine the representative foundations of governance. Together, these cases underscore that both instruments—governmental decree and interpretive opinion—serve as adaptive responses to governance challenges but simultaneously

destabilize legal transparency. Consequently, the balance between them has profound implications for the legitimacy and durability of the Islamic Republic's constitutional order.

In conclusion, this comparative analysis demonstrates that the relationship between the governmental decree and the interpretive opinions of the Guardian Council embodies a unique dialectic between divine sovereignty and constitutional rationality. While decrees ensure systemic adaptability in moments of crisis, interpretive opinions preserve legal coherence and normative stability. The coexistence of these mechanisms has endowed Iran's legislative system with resilience but also exposed it to recurrent ambiguities in accountability and the rule of law. Achieving a sustainable balance requires institutional reforms that define the procedural boundaries of both authorities, enhance transparency, and reinforce public participation in the legislative process. By harmonizing the jurisprudential authority of the Supreme Jurisprudent with the constitutional mandate of the Guardian Council, the Iranian legal system can evolve toward a model that integrates divine legitimacy with democratic functionality, ensuring both continuity and credibility in governance.

References

- Abbasi, A. H., Samiei, S., & Ghaderi, S. R. (2025). Examining Different Perspectives on Governmental Edicts (Hokm-e Hokoumati). *Paseh be Shobahat-e Dini (Answering Religious Doubts)*, 26(1), 45-80.
- Ansari, M. (2016). *The Relationship of Public Law with the Jurist Guardian in a System Based on the Guardianship of the Jurist* Islamic Azad University].
- Esmaili, M., & Tahhan Nazif, H. (2008). Analysis of the Nature of the Institution of General State Policies in the Constitutional Law of the Islamic Republic of Iran. *Islamic Law Research Journal*, 9(2), 93-127.
- Farsian, M. R. (2023). Pathology and Examination of the Desired State of Sharia Supervision with a Reflection on the Validity of the Sharia Opinions of the Guardian Council's Jurists. *Majlis and Rahbord Quarterly*, 30(114), 85-109.
- Ghadir, M., & Sarikhani, A. (2011). Governmental Decrees and Expediency in Shiite Jurisprudence. *Shia Studies*, 9(35), 73-90.
- Gorji Azandariani, A. A., & Jalilvand, M. S. (2017). Supervision of the Quality of Laws in the Procedure of the Guardian Council. *Public Law Knowledge Quarterly*, 6(18), 1-22.
- Khanjani, M. (2024). Evaluation and Performance of the Guardian Council's Approbatory Supervision in the Elections of the Islamic Republic of Iran. *International and National Conference on Management, Accounting, and Law Studies, Proceedings of the 10th International and National Conference* (Vol. 13, pp. 2116-2129).
- Khomeini, R. (1999). *Velayat-e Faqih (Islamic Government): An Exposition of the Statements of Imam Khomeini*. The Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Malek Afzali Ardakani, M. (2011). The Governmental Edict (Hokm-e Hokoumati) in the Constitution and its Place in the Constitutional Law of the Islamic Republic of Iran. *Hokoumat-e Eslami (Islamic Government)*, 4(62), 1-21.
- Mazhari, M., & Jangjouyi, F. (2021). An Analysis of the Place of Ethics in the Opinions and Views of the Guardian Council. *Ta'ali-e Hoquq (Excellence of Law) Quarterly*, 12(3), 60-98.
- Nikoonahad, H., Asghari Shourastani, M. R., & Ayeneh Negini, H. (2016). The Interpretive Approach of the Guardian Council to the Constitution in its First Period of Activity. *Public Law Knowledge Quarterly*, 5(14), 23-46.
- Nikoonahad, H., & Owrangi, S. (2020). Assessing the Regulation-Drafting of the Guardian Council; Foundations, Scope, and Subjection to Supervision. *Scientific Quarterly of Modern Administrative Law Researches*, 2(3), 11-36.
- Nikoonahad, H., & Zandieh, Z. (2019). The Governance of Islamic Standards over the Absolute and General Principles of the Constitution in the Practice of the Guardian Council's Jurists; A Procedural Look at the Effects of Sharia Supervision on the Constitutional Principles. *Public Law Knowledge*, 8(24), 109-132.
- Parvin, K., & Mabsari, B. (2017). Examining the Relationship Between Legal Hermeneutics and the Interpretive Opinions of the Guardian Council. *University of Tehran Public Law Studies Quarterly*, 47(2), 377-410.
- Qotbi, M. (2014). *The Legal Status of Institutions Under the Leadership in the System of the Islamic Republic of Iran*.

Rouzitalab, M. M., & Parvin, K. (2021). A Legal Reflection on the Structure and Jurisdiction of the Legislation of the Secretariat of the Supreme National Security Council. *Public Law Knowledge Quarterly*, 10(32), 105-128.